

متوجه خانمش نمیشود و از همان جلو در با صدای بلند میگوید:

- سلام آقای سلیم بی... اجازه بدید بدون فوت وقت

www.KetabFarsi.com

راجع بکارمان صحبت کنیم.

و چون چشمش به خانمش می افتد نمی تواند بقیه

صحبتش را ادامه دهد:

- اوه «غزاله» تو هم اینجائی؟

خانم صمد بی بروی خودش نمی آورد و خون سرد جواب

می دهد.

- مثل اینکه فراموش کرده بودی بمن بگی ولی من

دیدم بهتره پیام . راستی چطور شده که باز تصمیم گرفتی

وصیتنامه را تغییر بدی؟ آنها هم بدون اطلاع من!

- زیاد تغییرش نمیدم... و چون نمیخواستم شما

ناراحت بشی بهت نگفتم.

- منظورت چیه؟

- آخه وقتی آدم وصیتنامه تنظیم میکنه خواه و ناخواه

موضوع مرگ و میر پیش میاد...

سلیم بی حرف صمد آقا را تصدیق میکند:

اما خانم صمدبی بسرعت حرف صاحب دفتر خانه را قطع میکند .

- نه همچه چیزی نیست .. اینکار به درازی و کوتاهی عمر ارتباطی نداره !

سلیم بی حرف خانم صمد آقارا هم تصدیق میکنه :
- حق با شماست ! و ...

صاحب دفتر می خواهد توضیحی بدهد اما خانم صمدبی مهلت نمیدهد و دنباله کلامش اضافه میکند :

- من نمی دانم چرا وقتی آدم زندگی راحتی داره دلت میخاد برای خودش يك دردسری درست کنه ؟

اما الان همه چیز داریم پول . خونه . اتومبیل .
ولی شوهرم بجای اینکه خوشحال باشه دائم توی فکره .
- من در فکر آینده شماها هستم .

خانم با تحقیر نگاهش را توی صورت شوهرش می -
گرداند .

- منظورت منم یا فامیل های عزیزت که مثل مگس

صمد بی از این حرف ناراحت میشود .

تو حق نداری به فامیل های من توهین کنی !

صاحب دفتر خانه که می بیند کار داره بیخ پیدامیکنه

نسخه وصیتنامه را از روی میز برمیداره :

- این آخرین وصیتنامه شماست .

لابد میل دارید یکدفعه براتون بخوانم ؟

- نه ازومی نداره .

خانم صمد بی هم با طعنه اضافه میکنه :

- ما تقریباً تمام موادش را حفظیم !

صاحب دفتر پرسید :

- خوب حالا چه تغییری می خواهید درش بدید .

صمد آقا ابخندی میزند :

- خیال میکنی من الان چقدر ثروت دارم ؟

- چه میدونم . نمیتونم غیب گوئی کنم .

- تقریباً هفتصد هزار لیره !

خانم صمد آقا فوراً حرف شوهرش را قطع میکنه .

- این غیر از خونه و ویلای خارج شهر ماست .
صمد آقا با دست بز نش اشاره میکنند .

- ویلا را که برای ساختن بیمارستان گذاشتیم .
خانم بی اختیار عصبانی میشود و داد میزدند :

- این چه کاریه ... اونجا برای بیمارستان حیفه . .

مگه میخوای منو ازارت محروم کنی ! www.KetabFarsi.com

- این حرف چیه عزیزم . . حالا بیشتر از سابق بتو

میرسه . فقط يك چیزی هست !

- ها ؟ چی شده باز ؟ شاید میخواهی پولها را بيك

مؤسسه خیریه بدی ؟ !!

- نه .. ! میخوام ترتیبی بدم که پولها را بیکی بسبارم

و او هر ماهه نزولش را بشما بده ..

خانم صمد بی که نزدیک است از عصبانیت دیوانه شود

پرسید :

- یعنی چی .. مگه ما صغیریم که میخواهی برامون

قیم تعیین کنی ..

. عزیزم اینکار خیلی معمولیه چون ما بچه داریم فکر

www.KetabFarsi.com .. بگذاریم یکی بگذاریم ..

خانم حرف شوهرش را با عصبانیت قطع میکند :

- پس بمن اطمینان نداری مگه من برای او نا مادر

خوبی نیستم !

- چرا عزیزم .. تو بهترین مادرهای دنیائی فقط یک -

کمی او نارا لوس بار آوردی .

- پس علتش چیه که میخواهی بولها را به کس دیگری

بسپاری !

- علتش اینه که بعد از من تو راجع بیول نگران

نباشی !

- من برای پول خودم چه نگرانی ممکنه داشته باشم؟

صمد آقا از اینجور حرف زدن خانمش . خیلی ناراحت

شد و گفت :

- شما یکجوری صحبت میکنی مثل اینکه من مردم

وبولها مال خودت شده . !

- شما هم فکر میکنید که بعد از مرگت ممکنه من

شوهر کنم !!

زن و شوهر طوری بهم نگاه میکنند و با نفرت حرف
میزنند که صاحب دفتر دست و پا شو کم میکنه و میترا سه مبادا
اونا با هم دعواشان بشه ! و بهمین جهت سعی میکنه وسط آنها
را بگیره و موضوع را تمام کنه : www.KetabFarsi.com

- بیخودی ناراحت نشید .. هیچکس نمیدونه عاقبت
کارها چی میشه ! .

خانم صمد آقا که نزدیکه اشکپاش سرازیر بشه شروع
به صحبت میکنه :

- من برای خودم نمیگم .. همه اش در فکر بچه‌ها
هستم .. که آینده اونا تأمین باشه !

سلیم بی سرشو بعلافت تصدیق حرکت میده :
- حالا فهمیدم چرا می‌خواهید و صیتنامه را عوض
کنید ! بخاطر بچه‌ها تون !

صمد آقا هم موضوع را تائید میکند .
خانم با یکنوع غرور و فاتحانه جواب میده :
- فقط مواظب باشید دو وصیتنامه جدید پای کس
دیگری نیاد . من خودم کاملاً قادر هستم بچه‌ها مو اداره کنم .

دفتردار پشت میزش می نشیند و می پرسد :

- خوب .. سهم قبلی ما چطور مثل سابق میمونه ؟

صمد آقا پیشدستی میکند : www.KetabFarsi.com

- سابق برای بیمارستان ماهی پنج هزار لیره گذاشته ایم

ولی حالا تصمیم دارم اضافه اش کنم ...

خانم صمد آقا مثل ترقه از جا می پرد :

- چی داری میگی . ؟ چی چی رو میخواهی اضافه

کنی ! ؟ مگه دیوونه شدی !

- چرا خانم عزیزم دیوانه شدم . . خداوند اینهمه

بما ثروت داده چه عیب داره یکمقدار بیشتری برای راحت

بند گانش خرج کنیم .

- هر چیزی حسابی داره ! ماهی پنج هزار لیره هم زیاده

تو تازه میخواهی اضافه اش کنی !

- بله اینطور تصمیم دارم .

من اجازه نمیدم ..

محضر دار که می بیند بازم کار داره بجا های باریک

میکشد مداخله میکند :

- در اینجا برای دو تا دختر خاله ها تون نفری صد لیره
مقرری ماهیانه تعیین کردین این چی ... عوض میشه !

خانم صمد آقا بازم بدون اختیار داد کشید :

- هر ماه چه خبره ! قرار بود یکدفعه بهر کدامشان

صد لیره پرداخته بشه .. www.KetabFarsi.com

صمد آقا که ناراحت شده میخاد جواب بده ولی خانم

مهلت نمیده :

- اینکار عاقلانه نیست که اینهمه پول به او نابدیم !...

دختر خاله ها ت اینهمه پول می خواهند چکار ؟

صمد آقا بزحمت جواب میده :

- فراموش نکن که او نا خیلی پیر شده اند و نمیتوانند

کار کنند .

- خرجی هم ندارند برای هر دو شان سالی صد لیره

کافیه !

صمد آقا با تسلیم سری فرود می آورد :

- هر طور خانم میگه همان جور بنویسید ... !

صاحب دفتر لیخندی میزنه :

- لابد بقیه دارائی به خانم و بچه‌ها میرسه!

صمد آقا با سر تصدیق میکنه .

www.KetabFarsi.com

- حرفی ندارم ..

با اینترتیب در سهم دختر خاله و میزانی که برای بیمارستان و مؤسسات خیریه معین شده بود مقداری کسر شد و بسهم خانه و بچه‌ها اضافه گردید .. !

قرار شد آقای جمال بی که هنوز هم کارهای مهم را شخصاً انجام میدهد ، وصیتنامه جدید را تنظیم کند ..

زیرا او عقیده داشت که زندگی این زن و شوهر مثل يك زمان پر حادثه است کتاب مفصلی که هیچکس نمیتواند حدس بزند چه جوری تمام خواهد شد .

(جمال بی) گاهی بدفتر سر می کشد و پشت پنجره جلو نور خورشید می نشیند و چرت میزند .

صبح اول وقت است (سلیم بی) پشت میزش نشسته و مشغول رسیدگی بکارها و امضای نامه‌هاست که مستخدم خبر میدهد يك آقائی با او کار دارد .

- بگو تشریف بیارند .

صمد آقا که در حدود شصت سال دارد و موهایش سفید شده داخل اطاق میشود . لباس مشکی پوشیده و علامت عزا بسینه‌اش زده اما قیافه‌اش چندان گرفته نیست .

(سلیم بی) بادیدن او از جا بلند میشود :

- اوه آقای صمد بی ! بفرمائید سلام .

(صمد بی) بالبخند سردی جواب او را می‌دهد و روی

صندلی کنار میز می‌نشیند .

او حالا یکی از مردان سرشناس و مشهور شهر ماست و

دیگر وقت ندارد برای ابراز مطالبش مقدمه چینی کند .

اما وقتی چشمش به (جمال بی) می‌افتد که کنار پنجره نشسته

و چرت میزند لبخندی روی صورتش نقش می‌بندد .

- پدرتون خیلی پیر شده .

(سلیم بی) تصدیق میکند .

- بله . سنش خیلی بالا رفته و حافظه‌اش هم خراب

شده .

صمد آقا از این حرف بیاد گذشته خودش می‌افتد :

- اینهم خودش حسنیه که آدم حافظه‌اش را از دست

(سلیم بی) متوجه پیشامد تازه او میشود .

- راستی به بخشید یادمر رفت تسلیمت بگم . من در تشییع

جنازه بودم .

- بله دیدمتون .

- خانم شما واقعاً زن ایده آلی بود .

- یادتون هست چند دفعه با هم برای تنظیم و تغییر

وصیت نامه اینجا آمدیم .. همیشه فکر می کردیم اول من

خواهم مرد .

(سلیم بی) قیافه متأثری بخود می گیرد :

- اینا دست ما نیست . دست اون . .

- بله خیلی چیزها هست که ما نمیدانیم و اگر میدونستیم

اینجور خواهد شد از اول وصیتنامه را طور دیگر تنظیم

میکردیم .

(سلیم بی) بازهم لبخند سردی میزند :

- چه میشه کرد . هیچکس خیال نمیکرد خانم شما

باین زودی فوت کنه .

(صمد آقا) بایبحوصلگی شانهایش را بالا میاندازد:

- این حرفها دیگر چه فایده داره . www.KetabFarsi.com

- بعله . . . ما غافلیم ولی زمان بهسیر خودش ادامه

میده . . . اگر خانم حالا زنده بود . . .

- خواهش میکنم دیگره راجع باو صحبت نکنید . .

ما در یک دنیائی زندگی میکنیم که جز پول هیچ چیز ارزش

نداره !

- درسته . . . ولی دلبستگی ها و علائق معنوی را

نمیشه نادیده گرفت . . .

(صمد آقا) سر جاش حرکتی میکنه :

- من برای بحث فلسفی اینجا نیامدم . بهتره راجع

باصل موضوع صحبت کنم .

- بنظرم میخواهید یک وصیتنامه جدید تنظیم کنید!

- بله . . همینطوره . . .

(سلیم آقا) آه بلندی می کشد :

- عمر چقدر زود میگذره . مثل اینکه دیروز بود

شما و خانم آمدید وصیتنامه تنظیم کنید . . . لابد حالامی -
خواهید ثروتان را به بچه‌ها تون بدید . .

- نه ! .. بچه‌های من خیلی ناخلف هستند تصمیم دارم

ازارت محرومشان کنم . . www.KetabFarsi.com

(سلیم بی) با تعجب به بالا نگاه میکند :

- فرمودید بچه‌ها تون ناخلف هستند ؟

- بله . . . و بهمین جهت من تر کشون کردم . . .

- باعث تأسفه که اینموضوع را میشنغم . .

- من نمیخوام کسی برای من متأثر بشه . . من هنوز

آنقدر پیر و شکسته نشدم که قابل دلسوزی باشم من

امروز جزء ثروتمندان بزرگ این شهر هستم و امروز در دنیا

هر کس بیشتر پول داره قوی تره . . . زودتر وصیت نامه‌های

قبلی مرا باطل کنید من هر دو تا بچه‌هایم را از ارث محروم

میکنم . تا اونا بفهمند نافرمانی یعنی چی ؟ !

(سلیم بی) که هنوز مردد بود و نمیدانست تکلیفش چیه

به آرامی گفت :

- اجازه بدید یک کمی صبر کنم تا عصبانیت شما

- نه . . . من وقت برای صبر کردن ندارم . . . زودتر

بنویسیم . . .

« من صمد بیک ساکن خیابان . . . با تنظیم این سند

تمام وصیتنامه‌های قبلی را باطل اعلام میدارم درموقع مرگم

تمام دار و ندارم اعم از منقول و غیر منقول . . . »

(صمد بی) مکث میکند . . . در قیافه اش یک بلا تکلیفی

و تردید موج میزند . . .

مثل آدم‌هایی میماند که راه را بلد نیستند و خودشان

هم نمیدانند چکار باید بکنند .

(سلیم بی) که قلم توی انگشت‌هایش مانده سکوت را

می‌شکند:

- نوشتم . . .

- منقول و غیر منقول را اسم بردید ؟

- بعله . . .

- « تمام اینها را می‌بخشم به . . . »

باز هم صمد آقا مکتب میکند نمیدانید پولهارا به کی

(سلیم آقا) میپرسد :

- به کی می بخشید ؟ !

- خودم نمیدونم . . .

- دختر خالدهاتون هم فوت کردند ؟ !

- بله چند سال پیش . . .

- دیگه کسی را ندارید ؟ !

- نه . . . هیچکس بنویسید آقا می بخشم به -

مؤسسات خیریه !

در اینموقع (جمال بی) از سر و صدای آنها چشمانش

را باز میکند و میپرسد :

- چه خبره . . . اینقدر داد و بیداد میکنید ؟

(سلیم آقا) جوابش را میدهد :

- همون صمد آقا است که اول دفعه شما براش

وصیتنامه ای تنظیم کردید . .

پیر مرد چشمان خسته‌اش را روی صورت (صمد بی)

www.KetabFarsi.com

میگرداند :

- این او نیست .. . او يك جوان باهوش و زرنگی بود وزن جوان و خوشگلی هم داشت .. . یادم میاد پولشان خیلی کم بود ولی یکدیگر را بعد پرستش دوست داشتند .
(سلیم بی) که میترسد پدرش حرفهای دیگری بزند و باعث رنجش این مشتری خوب و پولدار بشود میخواهد صحبت را عوض کند :

- بله پدر .. دنیا عوض میشه : بشر تقصیری نداره .
(جمال بی) با لحنی که از سنش بعیده جواب میدهد ؟
- این حرفها چیه .. چرا ما تمام اشتباهات خودمان را بحساب روزگار میگذاریم ،

(سلیم بی) باز هم سعی میکنه مطلب را درز بگیره؟

- این حرفها خوب نیست پدر .
بجای جمال بی صمد آقا جواب میدهد .

- بگذار بگه عیب نداره .

(جمال بی) ادامه میدهد ؟

- این اواخر اخلاق زن و شوهر خیلی فرق کرده بود
و مرتب با هم بگو و مگو داشتند (سلیم بی) تصدیق میکنند .
- نمیدانم چرا زندگی آنها خوب پیش رفت و از
راه راست منحرف شدند . . .

www.KetabFarsi.com

پیر مرد سرش را حرکت میدهد .

- من میدانم . این يك مرضه . زن و شوهر هر دو
بین مرض مبتلا بودند . . .

سلیم بی آهسته بطرف صمد آقا خم میشه معذرت
میخام پدرم فکرش درست کار نمیکنه و خودشم نمیدونه
چی میگه ! ولی صمد آقا که از حرفهای پیر مرد تحریک
شده بالحنی خشن به سلیم بی جواب میده !

- ساکت . . . خیلی هم خوب میفهمه . . . خوب پدر
ادامه بدید گفتید چه مرضی داشتند ؟

- مرض خطرناکی که ظاهراً هیچ آثاری نداره ولی
خیلی زود مردم را مبتلا میکنه . این مرض اولش مثل يك
نقطه سیاه توی خون آدم پیدا میشه بعد روز بروز بسرعت
رشد میکنه و شخص را از پا درمیاره . . . بدبختی اینجاست

که نه تنها شخص مریض را از بین میبرد بلکه اجتماع را فاسد
میکنه میدونید میکرب این مرض چیه ؟ .

پیر مرد کمی مکث میکنه مثل اینکه میخواه تمام
قوایش را برای بردن نام میکرب جمع کنه .. وبعد که نفس
بلندی میکشد ادامه میده .
www.KetabFarsi.com

- اسم این میکرب پوله .. پول واسم مرضش هم پول -
دوستی و پولپرستی به .

(سلیم بی) از اهانت هائی که پدرش به این مشتری
پولدار میکنه خیلی ناراحت شده و نمیدونه چه جورى مجلس
را ختم کنه .. اما صمد آقا برعکس اونه تنها از شنیدن
این حقایق ناراحت نیست بلکه خیلی دلش میخواه راجع
باین موضوع صحبت کنه .

- افندی ممکنه جلو این مرض را گرفت ؟

- برای دیگران بله ولی اونا هر دو خیلی دیر متوجه
شدند زن و شوهر روزهای اول که فقیر و بی چیز بودند زندگى
خوبى داشتند اما هرچه پولهاشون زیادتر میشد .. مرض هم
درروح و جسم آنها بیشتر ریشه میدوانید ..

صمد آقا مطالبی را که سلیم بی برای تنظیم وصیتنامه
یادداشت کرده بود از جلو او بر میدارد و باره میکند .

(سلیم بی) که گمان میکند مشتری او تغییر عقیده
داده و میخواهد متن وصیتنامه را بنفع بچه‌هایش عوض کند
خوشحال میشود .

www.KetabFarsi.com

- تصمیمتون را عوض کردید ؟

- بله . . . میدانید چه فکری کرده‌ام . . . برای اینکه
بچه‌هایم را تنبیه کنم بهترین راه اینه که آنها را هم باین -
مرض مبتلا کنم . . . مرضی که قابل معالجه نیست این پولها
آنها را هم از بین میبره همینطور که من و خانواده‌ام را از بین
برد . . . بیچاره آنها تیکه از فقر و نداری مینالند و خیال
میکنند پول میتونه بشر را خوشبخت کنه دعا کنید هیچکس
از نزدیکان شما به مرض پولدوستی گرفتار نشه . . .

که این مرض نه تنها آدم را از بین میبره بلکه خانواده
و اجتماع را از هم متلاشی میکنه .



مسابقه انتخاب دختر سال

www.KetabFarsi.com

تیراژ مجله بسرعت بائین می‌آمد . . . میبایست هر چه زود تر فکری کرد . . . و از هر راهی که ممکنست جلوی این فاجعه را گرفت .

بنظر سردبیر رسید مسابقه ای بین خوانندگان طرح کند . و پس از شور و مطالعه ی زیاد قرار شد «مسابقه انتخاب دختر سال» راه بیندازند .

یک کمیته ۳ نفری مرکب از خانم پری‌زاد و آقایان شادزی و خوشحالیان برای اجرای این طرح انتخاب شدند .
اعضاء کمیته او این جلسه خود را تشکیل داد و شرایط داوطلبان شرکت در مسابقه را باین شرح تصویب نمود .